

گومی و چوگان در ایران

کسانی که به سیر تحولات تدریجی زبان و خط و دین و دانش و هنر در فلات ایران و دامنه‌های آن توجه و آشنائی دارند بخوبی میدانند که بایستی آنچه درباره بازیهای ورزشی و تفریحی^۱ و جشن‌های باستانی و اسب‌و باز نوشته و گفته شده در یک جا جمع آوری و بررسی و تدوین کرد تا اینکه راجع به این فصل مهم از تاریخ ایران که حکایت از یک تمدن کهن سال میکند بتوان داد سخن داد.

نگارنده
مگانه علوم انسانی و مطالعات
رتال جامع علوم انسانی

استاد و شیخ بهروز

معلوم است که چنان تألیف اساسی وقت کافی و کوشش بسیار لازم دارد و بزودی انجام نخواهد گرفت ولی این مشکلات

۱ - مقصود از بازیهای ورزشی بازیهای از قبیل کوی و چوگان و یهنه و چل‌توپ.... و کشتی و مشت‌زنی و پنجه‌افکنی.... میباشد. مقصود از بازیهای تفریحی بازیهای از قبیل شطرنج و نرد و ورق... است.

مانع از این نیست که راجع به یکی از قدیمترین و مهمترین بازیهای ورزشی که گوی و چوگان باشد باندازه امکان چیزی جداگانه نوشته شود.

باری چوگان بازی^۱ یکی از قدیمترین بازیهای ورزشی ایران است که به نام و شرح و رسوم بازی آن در کتب تاریخ و لغت و قصص و افسانه از دوران ساسانیان تا اواخر صفویه و زندیه بر میخوریم.

همچنین این ورزش نشاط انگیز چندان در ایران متداول و مرسوم بوده و مردم به بازی و تماشایش علاقمندی داشته اند که تأثیر تماشای آن در دوا و این شعرا از رودکی گرفته تا شعرای دوران صفویه و زندیه منعکس و مشهود است و چنین آثاری در هیچ یک از زبانهای مرده و زنده جهان یافت نمیشود ولی ما برای اختصار به ذکر یکی از شعرای مشهور قرن و سبک و مسلک وی در این مختصر اکتفا میکنیم.

شاهنامه

یکی از منظومه های فارسی که مدت یازده قرن دست بدست میکشته و شهرتی جهانی پیدا کرده است و در آن از گوی و چوگان^۲ و بازی آن از دوران کیانیان تا ساسانیان مکرر سخن رفته همانا شاهنامه میباشد. پس اگر خواسته باشیم از قدمت تاریخی چوگان بازی در ایران و جهان چیزی بنویسیم پیش از هر چیز لازم است که راجع به مآخذی که فردوسی در دست داشته

۱ - ممکن است در ضمن بررسی تاریخ بازیها اختلافاتی راجع به اینکه اصل آن از کجا آمده پیدا شود. حل اینگونه اختلافات آسان است. هر قوم و کشوری که یکی از بازیها را داشته بایستی نام واصطلاحات مخصوص به آن بازی را در زبان و ادبیات خود داشته باشد.

۲ - در لهجه های مختلف ایرانی چوبی را که بدست میگیرند خواه بمنزله عصا و خواه برای بازی چوب - چوق - چو - چوله - چلک و پل میگویند. در زبان پهلوی چوگان چوبکان بوده. در عربی چوگان را صولجان میگویند. این کلمه بایستی در عربی از لهجه های مرکزی و غربی فلات ایران معرب شده باشد. پل در لهجه های جنوبی پلو میشود و ارتباط معنی Pole و Pale در لاتین و انگلیسی با معنی پل و پلو در فارسی قابل توجه است.

و نیز تاریخ حقیقی اتمام شاهنامه و تصرفاتی که از راه غرض در آن داستاننامه باستانی و تاریخ اتمام آن کرده اند تذکر مختصر و جامعی بدهیم .

شاهنامه چهار جلد است . جلد سوم و چهارم آن راجع به ساسانیان میباشد که عصر ایشان به زمان فردوسی نزدیک بوده و وی برای نظم این دو جلد اسناد بسیاری در دست داشته است که مشهورترین آنها خداینامه و گاهنامه و آئین نامه و زیج شهریاران و زیج شاه میباشد .

علاوه بر کتابهای نامبرده کتب دیگری از فرق مهری و مانوی و مزدکی ایرانی در عصر فردوسی وجود داشته که وی میتواند از آنها برای نظم داستانهای دوران اشکانیان و ساسانیان استفاده شایان بنماید .

همچنین در عصر فردوسی آثار ویرانه های باشکوهی در سراسر فلات ایران و دامنه های آن دیده میشود که هر یک افسانه ای مخصوص به خود در خاطره ها گذاشته بوده که تأثیر مشاهده آنها در برخی ابیات شاهنامه بخوبی منعکس است . گمان نمیکنیم آثار برخی از آن ویرانه ها مثل ویرانه رصدخانه نیمروز از نظر تحول تاریخ فرهنگ و هنر در ایران کمتر از ویرانه های تخت جمشید بوده است .

جلد اول و دوم شاهنامه شامل داستانهای از کیومرث تا کیانیان است . اطلاعات مهمی که از این دورانها در زمان فردوسی معلوم بوده و گاهی به برخی از آنها در میان ابیات پراکنده این دو جلد و کتابهای دیگر بر میخوریم از قرار زیر است :

- ۱ - تحولات تدریجی فرهنگ و هنر تا عصر شاه گشتاسب و زردشت .
- ۲ - مبدأ تاریخ کیومرثی^۱
- ۳ - مبدأ تاریخ پیشدادیان
- ۴ - مبدأ تاریخ طوفان جم

۱ - مبدأ تقویم و تاریخ کیومرثی صبح سه شنبه اول بهار و اول فروردین فرسی ۴۸۰۷ سال پیش از رصد عصر زردشت و ۶۵۳۲ سال پیش از تاویخ میلادی است . از این مبدأ میتوان تقویم خورشیدی هر سالی را که خواسته باشیم استخراج کنیم . در سال مبدأ طالع اسد است یعنی خورشید از برج شیر طلوع میکند که قابل توجه میباشد .

۵ - تاریخ شمسی قمری روز جلوس فریدون^۱

۶ - سال جلوس کیقباد

۷ - سال جلوس گشتاسب و ولادت زردشت^۲

۸ - تاریخ رصد نیمروز

بدون اطلاعات دقیق فوق که تا کنون هم در کتبی غیر از شاهنامه پراکنده است محال بوده که دقیقی و فردوسی بتوانند تاریخ دقیق برخی از حوادث را طوری بنظم آورند تا اینکه چشم بدخواهان و خرابکاران نتواند اهمیت آنها را تشخیص دهد و از میانه ابیات دیگر محو نماید .

علاوه بر اطلاعات فوق نامه کهن سالی بدست فردوسی میافتد که بعد از اشعار دقیقی راجع بآن سخن گفته است :

کتاب کهن سالی که از زمان پیوند و تالیف آن بیشتر از دو هزار سال میگذشت و شکی در صحت آن راه نداشت دیدم . این کتاب پر از داستانها و افسانه های دیرین و سخنهای پر منش راستان بود که تباهی و نقص در گفتارهای آن دیده نمیشد . از دیدن آن شادمان و پراندیشه شدم و برگزیده و پیوند دهنده آن آفرین گفتم و آنرا بفال نیک گرفتم .

یکی نامه دیدم پر از داستان سخن های آن پر منش راستان
گذشته بر آن سالیان دو هزار گرایدون که برتر نیاید شمار

۱ - کسانی که به حسابهای نجومی قدیم و جدید آشنائی داشته باشند میتوانند تاریخ شمسی و قمری روز جلوس فریدون و گشتاسب و میلاد زردشت را با دقت از روی ابیات زیر تعیین کنند :

جلوس فریدون

به سر بر نهاد آن کیانی کلاه	بروز خجسته سر مهر ماه
گرفتند هر یک ز یاقوت جام	نشستند فرزنانگان شاد کام
جهان پرز داد و سهی ماه نو	می روشن و چهره ی ماه نو

(فردوسی)

۲ - جلوس شاه گشتاسب و میلاد زردشت :

ز اردیبهشت آفتاب از بره	همی تافتی بر جهان یکسره
-------------------------	-------------------------

(دقیقی)

فسانه کهن بود و منشور بود تباهی ز گفتار آن دور بود
 نبردی به پیوند آن کس گمان پراندیشه گشت این دل شادمان
 گرفتیم به گوینده بسر آفرین که پیوند را راه داد اندرین
 من این نامه فرخ گرفتیم بقال همی رنج بردم به بسیار سال

آن کتاب منشور باستانی که بدون نقص و تباهی بدست فردوسی افتاده
 بایستی تاریخ تألیفش در حدود یازده قرن پیش از تاریخ میلادی باشد تا
 اینکه در قرن سوم هجری (نهم میلادی) دوهزار سال یا بیشتر از تاریخ تألیف و
 پیوند آن گذشته باشد.

حال باید دید که کتاب نامبرده با چه زبان و خطی بوده که فردوسی پس
 از بیست قرن توانسته آن را بخواند و بفهمد و از مندرجاتش برای تکمیل نظم
 داستان های شاهنامه استفاده کند و آیا وجود چنین کتابهایی در آن عصر و
 افتادن آن بدست فردوسی امکان داشته است یا نه ؟

در اوائل قرن بیستم میلادی در مغرب سرزمین کنونی چین که در دامنه های
 شرقی فلات ایران واقع است آثار بسیاری از زیر توده های خاک و شن کشف
 گردید که شرح چگونگی و اهمیت آنها از گنجایش این مختصر بیرون است.
 ضمن این آثار نوشته هایی با خط زیبا و خوانای گشته و بیره بدست آمد
 که زبان آن از زبان فارسی ادبی عصر فردوسی چندان دور نیست.

ظاهراً فردوسی کتاب منشوری با این خط و زبان در قرن سوم هجری به
 دستش افتاده و از دیدن و خواندن آن شادان و پر اندیشه شده و بسی نقصی و
 استواری پیوند آن را با ابیاتی که در بالاداده شد ستوده است.

اسنادی در دست است که در زمان پادشاهی سامانیان و حتی مدتی بعد در
 زمان دیلمیان نه فقط خواندن اوستا و کتب پهلوی و نوشته هایی از قبیل آنچه در
 مغرب چین و همچنین در سرزمین سفد و خوارزم بدست آمده برای موبدان و
 دانشمندان مسلمان آسان بوده است بلکه نوشته های تخت جمشید و امثال
 آنها را هم میتوانستند بخوانند و معانی آنها را درک نمایند.

قابل تذکر است که از لابلای آثاری که در چین کشف شده چند تقویم
 دقیق شمسی قمری کامل بدست آمده است. پنج تقویم از این تقویم ها را مجله

انجمن پادشاهی آسیائی انگلستان در ۱۹۴۵ میلادی بدون تعیین تاریخ چاپ کرده ولی از نظائر آنها دیگر اطلاعی بما نرسیده زیرا که همه آن آثار نوشته باستانی در خارج است.

با در نظر گرفتن کتب ومدارك نجومی شرق و غرب بعد از ساسانیان و پیشرفت علوم ریاضی ونجوم و رصد در دوسه قرن گذشته در اروپا و همچنین روشن شدن اصول علمی دستگاه کرونولوژی قدیم ایران در سالهای اخیر اکنون میتوان تاریخ این تقویمهای باستانی ایرانی را که معلومات اساسی آنها با گذشت زمان و فرسودگی محو نشده، با محاسبه تعیین کرد.

باری تقویمهایی که در مجله انجمن پادشاهی آسیائی چاپ شده تاریخشان از هشت تا یازده قرن پیش از میلاد است و این تاریخها در حدود تاریخ کتاب کهن سالی است که پس از دوهزار سال یا بیشتر به دست فردوسی افتاده و از مندرجاتش در نظم داستان های کهن استفاده کرده است.

خط این تقویم و نظائر آنها همه خوانا و زبانشان از زبان عصر فردوسی چندان دور نیست.

راجع بتاریخ اتمام شاهنامه ۸۴ سال اختلاف ایجاد کرده اند که قابل توجه و بررسی است.

در پایان دو نسخه از نسخه های خطی شاهنامه فردوسی در چند بیت تاریخ اتمام آنرا با دقت داده است. کلمات اساسی از قبیل شهر محرم و ماه آزار (مارس) و آسمان روز بهمن ماه که در آن ابیات بکار رفته طوری است که اگر آنها را بکلمه دیگر تبدیل کنند وزن شعر بهم میخورد.

باری با روشن شدن دستگاه کرونولوژی علمی ایران در سالهای اخیر اکنون میتوان روز و ماه و سال و تاریخ اتمام شاهنامه را با دقت و اطمینان پیدا کرد.

بنابر آن ابیات^۱ که ذکر و شرح و محاسبه اش از گنجایش این مختصر

۱ - ابیاتی که در آن تاریخ اتمام شاهنامه داده شده پس از مقابله دو نسخه ای که از آنها در دست است و تصحیح آنها بدون اینکه در کلمات اساسی (شهر محرم) ماه آزار (مارس) که مربوط بتاریخ اصلی میشود تغییر داده شود اینهاست. بقیه در صفحه بعد

بیرون است فردوسی در چاشتگاه روز آدینه پنجم شهر مهر سال ۳۱۶ هجری مطابق ۲۷ بهمن فرسی و دهم آزار (مارس) رومی نظم شاهنامه را پایان رسانیده است. این سال، سال ۳۸۹ تاریخ انوشیروانی است که مبدأ آن کیسه‌ای

بقیه از صفحه قبل

ششم روز از هفته در چاشتگاه
که تازیش خواند محرم به نام
اگر سال نیز آرزو آمدست
مه بهمن و آسمان روز بود
به خلاف ابیاتی که دربالاداده شده در آخر برخی شاهنامه ها تاریخ اتمام آن را با این
دوبیت داده‌اند:

بر آمد کنون قصه یزدگرد
ز هجرت شده پنج هشتاد بار
معراج اول بیت دوم را بدون اینسکه
تغییری دوزن شمر پیدا شود میتوان دو قسم دیگر
نیز خواند.

زهجرت شده پنج هفتاد بار
زهجرت شده پنج پنجاه بار
بعلاوه هیچگونه ارتباطی از نظر کرونولوژی میان روزارد (بیست و پنجم) ازما سپندارمذ
و تاریخ هجری نیست.

درهرسالی ازسالهای هجری يك روز بیست و پنجم ماه سپندارمذ یکی از ماههای هجری
میافتد. اگر مثل ابیات اصلی روز و ماه و تاریخ هجری را با روز و ماه و تاریخ فرسی
مطابق کرده بود حساب آن آسان بود.

محال است فردوسی پس ازسی و پنج سال زحمت و آن طبع روان توانا چنین دوبیت
سستی را برای تاریخ اتمام شاهنامه با آنهمه عجز و لابه سروده باشد.
اساس محاسبه تاریخ اتمام شاهنامه همانا پنجم محرم و بیست و هفتم بهمن ماه است
که خوشبختانه در هر دو نسخه دیده میشود.

در برخی از شاهنامه های دیگر نیز ابیات ذیل دیده میشود:

بر آمد کنون قصه یزدگرد
زهجرت هده سیصد از روزگار
زهجرت سه صد سال و هشتاد و چار
گذشته از آن سال سیصد شمار
به ماه سپندارمذ روز ارد
چون هشتاد و چار از برش بر شمار
برو بر فزون بود هشتاد و چار

با توجه به این دوبیت میتوان به آسانی دریافت که جعل کنندگان از یکطرف میخواسته‌اند
ابیاتی مثل ابیات اصلی برای تاریخ اتمام شاهنامه بسازند و از طرف دیگر بعضی کلمات
ابیات تاریخ اصلی را هم ناشیانه تغییر داده اند که حساب را مشوش نمایند.

ده روزه میباشد که در سال نهم پادشاهی انوشیروان (۵۳۹ میلادی) منجمان ایران در تقویم مهرگانی اجرا کرده اند.

بنابراین روایات که در کتب تاریخ و دیباچه های متداول از شاهنامه آمده رود کی و فردوسی هم عصر بوده اند و تاریخ دقیق فوق برای اتمام شاهنامه صحت این روایات را که اسباب تعجب بسیاری از دانشمندان را فراهم کرده میرساند.

بواسطه شهرت هم عصری آن دو شاعر بزرگوار تاریخ سازان مجبور شده اند دست به تقلب دیگری بزنند و آن این است که سال وفات رود کی را تا ۴۰۷ هجری یعنی سال بیستم پادشاهی محمود غزنوی پائین تر بکشانند.

این تاریخ وفات برای رود کی در حدود ۸۰ سال از آنچه باید باشد دیرتر است. بنا بر تحقیق استاد سعید نفیسی رود کی در ۳۲۹ هجری وفات کرده است!

هر چند در طول مدت ده یازده قرن تعصبات جاهلانه از حذف و الحاقات و برهم زدن نظم ابیات و تغییر و تبدیل کلمات در شاهنامه و دیباچه امیر ابو منصور چیزی فرو گزار نکرده ولی با همه آن خرابکاری ها این منظومه کهن سال مانند ویرانه های فرو ریخته و درهم شکسته تخت جمشید عظمت و شکوه خود را طوری حفظ کرده است که هر صاحب نظری از توجه به چند بیت از ابیات پراکنده آن میتوان به گرانمایگی و شیوایی اصلی آن پی برده و به آسانی دریابد که این خرابکاری ها برای این صورت گرفته بود که بتوانند ابیات سست و نارسای ملحقات را در قرون مختلف و مخصوصاً در عصر تیموریان بنام فردوسی در شاهنامه بگنجانند و اختلاف سبک احساس نشود.

براستی فردوسی کاخی بلند از نظم پی افکنده که پیشامدهای زمان و دست بدخواهان نتوانسته گزند بی بنیاد آن برساند و از رواج و پسندیدگی آن از کاخ خسروان گرفته تا هنگامه قصه سرایان چیزی بکاهد و فرو اندازد.

۱- رجوع شود به جلد دوم مجمل فصیحی تصحیح دانشمند ارجمند محمود فرخ صفحه ۱۲۰ و حاشیه.

سیاوش کیانی و چوگان بازی

اولین داستانی که در شاهنامه فردوسی از بازگویی و چوگان به تفصیل در آن سخن رفته داستان سیاوش کیانی است.^۱

فردوسی قلمرو فرمانروایی سیاوش را در همین منطقه‌ای که آثار ایرانی نامبرده در اوایل قرن بیستم میلادی کشف شده میگذارد و میگوید که آن شهریار در آن سرزمین شهری به نام «کنگ سیاوش» بنا نهاده است.

آن شهر جایی بود که تاجداران و بزرگان و دلاوران و حکیمان و دانشمندان در آن زندگی میکردند. رامشگران این شهر با آواز خود رنج و خستگی را از تن و جان میبردند و بتان نرم آوای و شیرین سخن آنجا شرم و ناز و دلبری فراوان داشتند.

آری هر وقت که در جهان دادگری باشد کار آبادانی بالا میگیرد و پیشرفت میکند :

یکی داستان گویت بس شکفت	که اندیشه از آن توان بر گرفت
ز کنگ سیاوش گویم سخن	وزان شهر و آن داستان کهن
که آنرا سیاوش بر آورده بود	بسی اندرو رنجها برده بود
کجا آن سرو تاج شاهنشان	کجا آن دلاور گرامی مهان
کجا آن حکیمان و دانندگان	همان رنج بردار خوانندگان
کجا آن بتان پر از ناز و شرم	سخن گفتن خوب و آوای نرم
بدانکه که اندر جهان داد بود	از ایشان جهان یکسر آباد بود

از روی آثاریکه در این منطقه کشف شده و همچنین مدارکی که بعد از ساسانیان باقی مانده و نیز آنچه مسلمانان چین پیش از کوچ به جهات شرقی‌تر از گذشته خود حفظ کرده‌اند شهرهای کاشغر و ختن و چگل و تورقان مثلهالی

۱- کیقباد اولین شاهنشاه کیانی در روز جمعه اول فروردین فرسی و روز جشن میدیوشمه که ۱۰۵ روز بعد از اول بهار و ۲۴۴۶ سال پیش از تاریخ میلادی است به تخت نشسته است. تقویم کیانی در سال رصده زردشت احتیاج به ۵ روز کبیسه داشته که کبیسه شده است ولی برخی از فرقه‌های ایرانی آن پنج روز کبیسه زردشت را نپذیرفته‌اند. تقویم کبیسه نشده کیانی متداول است ولی شرحش از موضوع این جزوه بیرون میباشد. خاندان کیانی کمتر از ده قرن در ایران پادشاهی کرده‌اند.

آذربایجان تا دامنه های کوهسار قفقاز تا چند قرن پیش بایکی از لهجه های ایرانی سخن می گفتند.

در شاهنامه راجع به بازی گوی و چوگان در این سرزمین خاوری ایبات ذیل آمده است :

سیاوش ^۱ زایوان به میدان گذشت	به بازی همی کرد میدان به گشت
چو کرسیوز آمد بینداخت گوی	سپهد سوی گوی بنهاد روی
سوی گوی کردان و کندآوران	بر انگیخته اسب از هر کران
چو او گوی در خم چوگان گرفت	هم آورد او خاک میدان گرفت
ز چوگان او گوی شد ناپدید	تو گفتی سپهرش همی بر کشید

چوگان بازی درداستان هفت مگردان

بعد از داستان سیاوش کیانی یکی از جایهای دیگری که از بازی گوی و چوگان یاد شده داستان هفت گردان است.

رستم دستان در جائیکه نامش نوند بود و کاخهای زرنگار و دشتهای پرشکار داشت برای پذیرائی طوس و گودرز و گیو و برزین بزمی شایان بر پا کرده بود که حتی آفتاب و ماه آسمانها آرزوی پیوستن در آن را داشتند. در این جشن لشکریان زمانی از کار و کوشش و باده نوشی و تیر-اندازی و شکار و چوگان بازی آسوده نمیشستند.

شنیدم که روزی کوپیلتن	یکی سور کرد از در ^۲ انجمن
به جائی کجا نام او بد نوند	بدو اندر آن کاخهای بلند
همه کاخها سربسر زرنگار	به دشت اندر آن جایگاه شکار
بزرگان ایران بدان بزم گاه	شدند انجمن نامور يك سپاه
چو طوس و چو گودرز و کشاوران	چو بهرام و چون گیو از آزادگان
چو برزین گردنکش تیغ زن	گرازه که بد افسر انجمن
ابا هر يك از مهران بود چند	یکی لشکر نامور ارجمند

۱ - قابل توجه است که نام سیاوش با این صورت مانند نام داریوش و امثال آن است که در سنکشنوشته ها دیده میشود. این نام صورتهای دیگر هم دارد.

۲ - از در = لایق و سزاوار

بر آراست رستم یکی جشن گاه که بزم آرزو کرد خورشید و ماه
نیاسود لشکر زمانی ز کار ز چوگان و تیر و نبید و شکار
بعد از کیانیان تا اوائل ساسانیان که در حدود هیجده قرن میشود ابیات
داستانهای قدیمی را از متن شاهنامه بیرون آورده اند .

شرح علل و اغراضی که باعث این خرابکاری شده از گنجایش این مختصر
بیرون است ولی خوشبختانه بواسطه آثاری که هر روزه در سراسر فلان ایران
و دامنه های آن کشف میشود دهه چینی روشن شدن دستگاه کرونولوژی علمی
ایران قدیم و پیشرفت زبان شناسی بزودی به آسانی میتوان کلیات تحول زبان
و خط و دین و دانش و هنر را در این مدت طولانی جمع آوری و تدوین کرد و
تا اندازه ای این افتادگی هارا جبران نمود .

خلاصه در این قسمت از شاهنامه که ابیات مجعول سست و افسانه های بی اساس
به جای ابیات اصلی گنجانیده شده دیگر نام و نشانی از بازی باستانی گوی
و چوگان دیده نمیشود و این ملاحظه قابل توجه است .

ساسانیان و چوگان بازی

در روزگار پادشاهی اردشیر شاهنشاه ساسانی و پسر و جانشین وی شاهپور
اول پس از هیجده قرن دوباره به ذکر بازی گوی و چوگان بر میخوریم .
چون در این قسمت از شاهنامه از دوبازی گوی و چوگان سخن به میان
آمده و هر دو پیشامد در این دوبازی شبیه به هم است و احساس دستخوردگی
بسیار در اصل داستان می رود لهذا فقط بشرح چوگان بازی هر مزد فرزند شاهپور
اول ساسانی میپردازیم .

هر مزد و چوگان بازی

شاپور پسر اردشیر پنهان از پدر، دختر مهربان شاهزاده اشکانی را عاشقانه
به همسری میکزیند و از وی دارای پسری میشود که نامش را هر مزد میگذازد .
در یکی از روزها یک اردشیر و شاپور به شکار هفت روزه بیرون رفته بودند
و هر مزد هم از درس آموزی خسته شده و به ستوه آمده بود با چند کودک دیگر
گوی و چوگان بر میدارند و از دست دبیران به شکار گاه میگریزند . هر مزد

درشکار گاه چنان در چوگان بازی و چابکی هنری از خود نشان میدهد که پسندار دشیر میشود و از وی جویای نام و نژادش میگردد .

هر مزد به آواز بلند و بی پروا نام پدر و نژاد مادر خود را بیان میکنند و از این راه راز نهفته ای را آشکار میسازد .

اردشیر از شنیدن این پیشامد ناخواسته که بی دستور او بوده خندان میشود و در اندیشه ژرف فرو میرود .

به شد نیز شاپور نخچیر گیر
بیامد کز آموختن شد ستوه
به میدان شاه آمد آن نام جوی
قزونی زهر کس همی برد گوی

به نخچیر شد هفت روز اردشیر
نهان اورمزد از میان گروه
ابا کودکی چند چو گان و گوی
چو کودک به زخم اندر آورد روی



ترا از نژاد که باید شمرد
که نام و نژاد نباید نهفت
ز فرزند مهرک نژادم درست
به خندید و اندیشه اندر گرفت

بدو گفت شاه ای گرانمایه خرد
چو پرسید کودک به آواز گفت
منم پورشاپور کسویور تست
فروماند ز شاه گیتی شکفت

شاپور دوم و چوگان بازی

در ابیات مربوط به آموزش و پرورش شاپور دوم که یکی از خسروان بزرگ ساسانی است از بازی گوی و چوگان سخن رفته است .

چنان که در داستانها نوشته اند این شاهنشاه جوان هوشیار دلاور جهاندار در سالهای نخستین برنامی خود دیگر به فرهنگیان و آموزگاران نیازمندی نداشت و هم او در هفده سالگی رسم و آئین میدانداری و چوگان بازی و هم آورد جوئی بنهاد و رواج داد .

کز آموزگاران سراندر کشید
هم آورد و هم گوی و چوگان نهاد

بزودی به فرهنگ جانی رسید
چو هفده شد او رسم میدان نهاد

بهرام مورد و چوگان بازی

در داستان بهرام گور شاهنشاه ساسانی نیز آمده که آن شهر یارد لیر طرب-

دوست در هیچدسالگی به پایه ای از فرهنگ و هنر رسیده بود که دیگر به موبدان برای فرهنگ و بآموز کاران برای بازی گوی و چوگان و پرورش یوز و باز شکاری نیازی نداشت.

چو شد سال آن نامور بر سه شش
دلاور گوی گشت خورشیدوش
زموید نبودش به چیزی نیاز
ز فرهنگ و چوگان و ازیوز و باز
خسرو پرویز و چوگان بازی

در گزارش روز کاران شاهنشاهی خسرو پرویز نیز از بازی گوی و چوگان یاد شده است.

این شاهنشاه روزهای هر ماه را به چهار بهره بخش کرده بود تا اینکه بتواند هم به کار و بار کشور و لشکر چنانکه شاید و باید به پردازد و هم از شادی و طربناکی زندگی بهره مندی درخور فریابد.

نخستین بهره از این روزهای هر ماه ویژه گوی و چوگان و تیر اندازی بود که یکی از استادان نامدار پیش می آمد و شاهنشاه از وی رموز این هنرها را یاد میگرفت و بکار میبرد.

بازی شطرنج و نرد و سخن گفتن درباره روز کاران نبرد نیز در این بهره از روزهای هر ماه بود.

بهره دوم از روزهای هر ماه را ویژه کوه پیمائی و دشت نوردی و شکار کرده بود تا این که همواره جان و تن را تازه و ورزیده نگاهدارد و بیکارگی و فرسودگی بر اندام چیره نگردد.

در بهره سوم روزهای هر ماه شاهنشاه دانایان و فرزندانگان و نویسندگان را به نوبت در پیشگاه می پذیرفت تا اینکه سخنهای دیرین را نزدش بخوانند و بگویند و وی را از گذشته پیشامدهای روز کاران آگاه سازند.

بهره چهارم از روزهای هر ماه ویژه بار یافتن فرستادگان و پیکها بود که از چهار سوی کشور می آمدند و می رسیدند و آگاهی میدادند و دستورها میگرفتند.

همان نیز يك ماه بر چار بهر
به بخشید تا شاد باشد ز دهر
از او بهره ای گوی و چوگان و تیر
یکی نامور پیش و او یاد گیر

در این بهره شطرنج بودی و نرد
 دگر بهره زو کوه و دشت و شکار
 سه دیگر هر آن کس که داننده بود
 به نبوت و را پیش بنشاندی
 چهارم فرستادگان را ز راه
 سخن گفتن از روزگار نبرد
 کز آن تازه گشتی و راروزگار
 نویسنده و چیز خواننده بود
 سخنهای دیرینه بر خوانندی
 همی خواندندی به نزدیک شاه

قرن سوم هجری

چوگان در عیون الاخبار دینوری

در مجموعه عیون الاخبار ابن قتیبه دینوری کتابی به نام الحرب می باشد. در این کتاب راجع به هنر تیراندازی و چوگان بازی از کتاب آئین نامه پهلوی که اصل آن اکنون در دست نیست مختصری نقل به معنی شده است. از برخی جمله های پیچیده عربی معلوم میشود که مترجم یا اطلاعاتش از زبان پهلوی ناچیز بوده و یا اینکه به علت نبودن اصطلاحات بازی در زبان عربی جمله ها به این پیچیدگی در آمده است. در هر صورت پیش از اینکه عبارت عربی را کلمه به کلمه ترجمه کنیم لازم می دانیم که آنچه به طور کلی از جمله ها دستگیر میشود به عبارت روشن تری در زیر بیاوریم.

از چند جمله اول عبارت عربی اینطور مفهوم میشود که راجع به دست گرفتن چوگان و گرداندن آن و زدن گوی چه برای ربودن و چه از زیر تنگ اسب زدن دستورهائی بوده که به جمله های پیچیده نقل به معنی شده است. این دستورها هر چند اصلش از بین رفته ولی هنگام بازی چگونگی آن خود بخود معلوم خواهد شد.

برخی جمله های دیگر با اینکه پیچیده است مفهومش رو به مرفته از قرار زیر است:

چوگان بازی ورزش و کوشش بسیار لازم دارد.
 چوگان را باید طوری به کار برد که اثری روی زمین نکند.
 شکستن چوگان در هنگام بازی نشانه ناورزیدگی است.

نباید در هنگام بازی تازیانه بکار برد.
 نباید به همبازی در میدان تاخت خودش آزار رساند.
 باید اسب را در شدت دو آزاد گذاشت.
 باید خود را از زمین افتادن و بهم خوردن نگهداری کرد.
 باید در هنگام بازی از خشم و دشنام دوری نمود و بردباری و همبازی بود.
 نباید تماشاگران روی دیوار میدان بنشینند تا حائلی در میان نباشد.
 در متن عربی که از اصل پهلوی نقل به معنی شده عرض میدان را شصت ذراع داده است. یقین است که این میزان اشتباه است زیرا که در اصفهان و شیراز عرض این میدان هارا تا کنون به چشم میبینیم مگر اینکه تصور شود طول ذراع در دوره ساسانیان بیشتر از آنچه بعدها گفته اند بوده است.

ترجمه کلمه به کلمه عبارت کتاب الحرب

خواندم در آئین (نامه) از خوب چو کان زدن (باید) که بزند گوی را گامی با ضرب بهر باینده و به گرداند در آن دستش را تا گوشش و میل بدهد دسته چو کان را تا پائین سینه اش و چنین ضربه ای (باید) سخت و استوار با پای کشاده (ی سوار) باشد و غفلت نکند از ضربه و بکار اندازد سر چو کان خود را به ویژه و آن حامی گذشتن گوی (است) تا سامان مقصود. پس از این کشیدن سر گوی را از جایگاهش و جستن و آهنک کردن برای زدن گوی زیر تنگ اسب قبل از آرام زدنش.

و (باید) سخت ممارست و کوشش کند بر این حال و ترک کند استعانت در ضربه گوی با تازیانه و اینکه نگذارد اثری روی زمین از چو کان و بشکند آنرا از روی نیاموختگی و پی نکند پاهای اسب را و پرهیز کند از آزار کسی که با وی در میدان خودش میتازد و آزاد بگذارد اسب را در شدت دو و نگاهداری کند خود را از زمین افتادن و بهم خوردن در آن حال و دوری کند از خشم و دشنام و بردباری و همبازی باشد و احتراز کند از انداختن گوی پشت خانه هر چند شش گوی بیک درهم باشد. و ترک کند راندن تماشاگران را و نشستن روی

دیوار چون عرض میدان..... و شصت ذراع است برای اینکه حائلی نباشد و ضرری به آنهائی که بردیوار نشسته اند نرسد.

قرن چهارم

قابوس نامه و چوگان بازی

پس از شاهنامه فردوسی کتاب فارسی کهن سال دیگری که در آن از بازی گوی و چوگان و خطرات آن و شماره بازی کنان در میانه میدان و دوسر آن نزدیک میله های هال سخن رفته قابوس نامه است.

این کتاب را که شاه کاووس یا قابوس در اندرز فرزند خود تألیف کرده چهل و چهار باب دارد و باب نوزدهم در باره چوگان بازی و آئین نامه اساسی آن به اختصار م. باشد.

افسوس است که این تألیف مهم همانند شاهنامه و بسیاری از کتب دیگر در جاهائی که مربوط به بازی و جشن و طرب میشده ستردگی و افتادگی دارد و در جاهائی خیالات صوفیانه و روایات جعلی تاریخی ... را از زبان این پادشاه دانشمند در آن ندر گذاری کرده و تاریخ تألیف آنرا بقرن پنجم کشانیده اند. عجب این است که در سالهای اخیر نیز نسخه ای برای فروش به خارج به نام قدیم ترین نسخه این کتاب با کلمات نامانوسی جعل کرده اند که هنوز کشمکش راجع به آن پایان نیافته است.

باری از سبک نگارش و درآمد این باب در قابوس نامه معلوم است که شاه قابوس در باره سلامتی فرزند خود در چوگان بازی نگران بوده و نمی خواسته که آن شاهزاده از روی شور جوانی و برای خود نمائی به بازی کنان و گوی- زنان در میانه میدان به کروفه گراید و از نشاط جوانی و شادمانی این سرگرمی دلاورانه برخوردار گردد. لهذا باب نامبرده را با این عبارت به شیوه اندرزی پدرانه شروع میکند:

«بدان ای پسر که اگر نشاط چوگان زدن کنی مادام عادت مکن که بسیار کس را از چوگان زدن بلارسیده است.»

بعد از این اندرز پدرانه و شاهانه حکایت عمرو بن لیث را که از شاهان

دلیر صفاری بوده در اواسط قرن سوم هجری (نهم میلادی) میزیسته می‌آورد:
«چنین گویند که عمرو بن لیث بیک چشم نابینا بود و چون امیر خراسان
شد روزی به میدان رفت تا گوی زند. او را سپهسالاری بود که او را «ازهرخر»^۱
گفتندی. گویند این پیامد و عنان او بگرفت و گفت: نگذارم که تو گوی زنی و
چوگان بازی.

عمرو بن لیث او را گفت: چون است که شما گوی زنیید و روا ندارید که
من چوگانزنم.

گفت از بهر آن که ما را دو چشم است اگر گوی در چشم ما افتد به یک
چشم کور شویم یک چشم بماند بدان جهان بینیم و تو یک چشم داری اگر ناگاه
اتفاق افتد که گوی بر چشم تو افتد امیر خراسان بدرود باید کردن.

عمرو بن لیث گفت با همه خری که هست راست گفتمی پذیرفتم که تا من باشم
گوی نزنم.

پس از آوردن این حکایت اندر زنی که دست خوردگی و دست بردگی
از کلمات و طرز بیانش معلوم است به شرح بازی چوگان و رسوم اساسی آن و
همچنین تا اندازه‌ای که برای آن شاهزاده روا میدانسته سخن میسراند و
میگوید:

«ای پسر، اگر در سالی یکی دو بار نشاط چوگان کنی روا دارم اما
سواری بسیار کردن نباید که مخاطره باشد.»

سوار از جمله باید که از هشت نفر بیش نباشد پس شاید که تو بر سر میدان
بایستی و دیگری با آخر میدان و شش کس در میدان گوی زنند هر که که گوی
به سوی تو آید تو گوی باز گردان و اسب را به تقریب می‌بر و در کور فرمباش
تا از صدمه ایمن باشی و مقصود تو نیز از تماشا حاصل آمده باشد.

این است طریق چوگان زدن محترمانه.^۲

۱- ظاهراً این نام در اصل آذرخورد بوده که برای تمسخر آنرا «ازهرخر» کرده‌اند.

۲- این حکایت در قابوسنامه قدیم‌ترین خبری است که بعد از ساسانیان از بازی چوگان داریم.

قرن پنجم

تاریخ بیهقی و جوگن بازی

یکی از پادشاهان غزنوی که عمارتی شاهانه برایش ساخته بودند بدانجا می‌رود و در صفا نوساز بار می‌دهد. پس از مجلس بار به میدانی که در نزدیک صفا بود به چوگان بازی می‌پردازد و بر می‌گردد و به گرمابه می‌رود و چون از گرمابه بیرون می‌آید بر سر خوان می‌نشیند و در باربان نیز بر سر خوان می‌آیند و جامهای باده بگردش می‌افتد ... و همه بار دادگان از سر خوان مستانه بر می‌گردند و شاه برای استراحت به خوابگاه می‌رود.

«امیر صفا ای فرموده بود ... سخت بلند و پهناور ... مشرف بر باغ و در پیش حوض بزرگ و صحنی فراخ چنانکه لشکر دو روزه بایستادی امیر روز سه شنبه هیجدهم ماه جمادی الاولی در این صفا بار داد. چندان نثار کردند که حد و اندازه نبود و پس از مجلس بار بر نشست به میدانی که نزدیک این صفا بود چوگان باختند و در این صفا خوانی نهادند سخت بزرگ و امیر به گرمابه رفت. از میدان و از گرمابه به خوان رفت و اعیان و ارکان را به خوان بردند و نان خوردند گرفتند و شراب گردان شد و از خوان مستان باز گشتند و امیر نشاط خواب کرد.

خیام و جوگن بازی

خواجه عمر خیام بازی گوی و چوگان و تکاپوی در میدان را وسیله و زمینه‌ای برای اظهار نظر در یکی از مشکلترین مباحث فلسفی و دینی که حقیقت معنی قضا باشد قرار داده و می‌گوید:

ای رفته به چوگان قضا همچون گوی چپ می‌خور و راست می‌رو و هیچ مگوی
کانکس که ترا افکنند اندر تک و پوی او داند و او داند و او داند و او

برای کسانی که به اصطلاحات و رموز ادبیات عارفانه فارسی آشنائی بسزا نداشته باشند درك مقصود حکیمانه این دو بیتی اشکال دارد زیرا که خواننده و شنونده تا فرق میانه معنای قضا و رضا و بلا را بی‌آلودگی به او هام و خرافات

و مقولات چنانکه باید نداند محال است که چیزی بیشتر از آنچه در عرف عام از معنی کلمه قضا مشهور است از این دو بیتی درک کند .
 معنی این دو بیتی را حافظ نیز در این بیت آورده است :
 بیا که هاتف میخانه دوش با من گفت که در طریق رضا کوش و از قضا مگریز
 قابل توجه است که نام روز نوزدهم هر ماه خورشیدی در تقویم شهر یاری باستانی که رصد آن در عصر خیام تجدید شده گوی باز می باشد .
 ظاهراً روز نوزدهم هر ماه مخصوص این بازی بوده است و باید این رسم باستانی را از نو زنده کرد .

نظامی و چوژند بازی

نظامی قمی گنجوی در منظومه خسرو شیرین و چوگان بازی دختران سوار -
 کار داستانی آورده و آن داستان این است :
 یکی از شاهان دستگاہ شاهنشاهی ساسانیان دختری بنام شیرین داشت که در زیبایی و هنرمندی و سواری سرآمد دوشیزگان و همسالان زمان خود بود .
 چون خسرو پرویز در دام عشق این دوشیزه پرشرم و ناز و هنرمند ورزیده گرفتار و بی تاب بود وی هم نزد آن شاهنشاه جوان دلی در بند داشت .
 باری هنگامی که شیرین آهنگ رفتن به پایتخت را کرده بود مادرش مهین بانو دخترانی بزرگزاده را که سوار کار و چوگان باز بودند به همراهیش فرستاد و به او اندرزهایی مادرانه داد تا اینکه بتواند در گرفتاری و عشق خویشتن دار و پاکباز باشد و جز بائین زناشوئی با خسرو آمیزش نکند .
 در یکی از روزهایی که شیرین با همراهان خود برای تماشا به میدان چوگان رفته بودند شاهنشاه جوان بی آنکه از ورزیدگی و سوارکاری شیرین و دوشیزگان آگاه باشد آنها را به بازی و میدان خواند و پذیرفته آمد .
 شیرین و دوشیزگان در آن روز چنان از خود هنرنمایی کردند که مایه شکفت شاه و تماشا شایان گردید .
 در این بازی گاهی شاه و سوارانش و گاهی شیرین و همراهانش از هم گرو

میردند و چون دور بازی به پایان رسید چوگان بازان برای خودنمایی در برابر تماشاگران به گرد میدان گشت زدند و سرافرازی کردند .
 گزیده‌ای از ابیاتی که در داستان شیرین و خسرو نظامی آمده در زیر داده میشود:

وصف زیبائی شیرین:

سرو زلفی ز ناز و دلبری پر	لب و دندانی از یاقوت و ازدر
شب افروزی چو مهتاب جوانی	سیه چشمی چو آب زندگانی
خردسر گشته بر روی چوماهش	دل و جان فتنه زلف سیاهش

اندرز مهین بانو مادر شیرین به فرزند :

به شیرین گفت کای فرزانه فرزند	نه بر من بر همه خوبان خداوند
یکی ناز تو و صد ملک شاهی	یکی موی تو از مه تا به ماهی
نباید در هوای دل فتادن	عنان دل به دست دیو دادن
رخ مه رابه چنگ ننگ مخراش	اگر چه عاشقی آهسته میباش
تو خود دانی که وقت سرافرازی	ز ناشوئی به است از عشق بازی

وصف دختران بزرگزاده چوگان باز:

ز مهتر زادگان ماه پیکر	بدی در خدمتش هفتاد دختر
بخوبی هر یکی آرام جانی	به زیبائی دلارای جهان‌سی
به خوشبوئی بسی خوشتر ز عنبر	دهان تنکشان شیرین چو شکر
دختران در میدان چوگان:	
چو شیر ماده آن هفتاد دختر	سوی بازی شدند آشوب در سر
به چوگان خود چنان جالاک بودند	که گوی از چرخ گردون میر بودند

خسرو پرویز شیرین و دختران را به بازی میخواند :

چو خسرو دیدگان مرغان دمساز	چمن را فاخته اند و صید را باز
بشیرین گفت هین تارخش تازیم	برین پهنه زمانی گوی بازیم
ولی غافل که زور و زهره دارند	به میدان از سواری بهره دارند

۱ - در اینجا هفتاد شماره هفت نیست بلکه مثل چهل و هزار به معنی بسیار است.

داوران گوئی را در میدان میاندازند :

ملک را گوی در چوگان فکندند	شکر فان شور در میدان فکندند
ز یک سو ماه بود و اخترانش	ز دیگر سو شه و فرمانبرانش
گهی خورشید بردی گوی و گه ماه	گهی شیرین گردادی گهی شاه
چو کام از گوی و چوگان بر گرفتند	طوافی کرد میدان در گرفتند

قرن هفتم

سعدی و چوگان بازی

در یکی از شبهایی که چشم قتنه دوران به خواب و فرگسفتان جانان در آغوش سعدی بیدار و هشیار بود خروسی خروسی بیسگاه بر میآورد و پایان شب را از روی بی خبری خبر میدهد ولی آن شاعر عاشقی پیشه که گرفتار شور و سرمستی کام جوئی بود به بانگ بیهوده آن پرنده وقت ناشناس اعتنائی نمیکند و از کار بوس و کنار دست بر نمی دارد .

در این شب بی همتای عیش و کامرانی است که پستان یار چون گوی عاجی در خم چوگان کیسوی تابدار آبنوسی رنگ در چشم سعدی جلوه گری مینماید و به یاد آن بازی باستانی میافتد :

امشب مگر به وقت نمی خواند این خروس	عشاق پس نکرده هنوز از کنار بوس
یک شب که چشم قتنه به خوابست زینهار	بیدار باش تا نرود عمر برفسوس
تا نشنوی ز مسجد آدینه بانگ صبح	یا از در سرای اتابک غریو کوس
لب از لب چو چشم خروس ابلهی بود	برداشتن به گفته بیهوده خروس
پستان یار در خم کیسوی تابدار	چون گوی عاج در خم چوگان آبنوس

قرن هشتم

گلشن راز و چوگان بازی

در ابیات اصلی گلشن راز که صوفی دانشمند شیخ محمود شبستری در اوائل قرن هشتم هجری در منظومه خود آنها را تضمین کرده و جواب صوفیانه داده است نیز از بازی گوی و چوگان یاد شده است .

آن ابیات عارفانه بی نظیر که در آنها بکلیه جهات زندگانی بشر از فلسفه و دین و فکر و زبان و کار و کوشش و طرب و با کبازی و زیبایی و نکوهش زهد خشک توجه دقیق و شایان شده از میان ابیات آن منظومه صوفیانه دست چین و مرتب و چاپ شده است.

این سراینده هوشیار گمنام پس از شرح توانائی نامحدود خداداد بشر و گرفتاریها و محرومیتها و بدبختی های اندوه آوری، راهی برای رستگاری و نیک بختی پیشنهاد میکند و میگوید :

بیا و از دامن او هام و خیال کرامات و قیده های مرادی و مریدی دست بردارو
 آنگاه بر رخس کوه پیکر علم و دانش سوار شو و با چوگان اراده و درست آهنگی
 گوی نیک بختی را بزن و تا پایان میدان ببر. هر چند خداوند خلق بسیار آفریده
 ولی تنها تو هستی که برای کسب دانش آفریده شده ای و جز این راهی برای
 رستگاری تو نیست .

چه میگویم حدیث عالم دل	ترا ای سر به شیب پای در گل
جهان آن توو تو همانده عاجز	ز تو محروم تر کس دیده هرگز
چه محبوسان بیک منزل نشسته	به دست عجز پای خویش بسته
رها کن ترهات و شطح و طامات	خیال نور و اسباب کرامات
چه شیخی چه مریدی اینچه قیدست	چه جای زهد و تقوی اینچه شیدست
کسی از مرده علم آموخت هرگز	ز خا کستر چراغ افروخت هرگز

☆☆☆

به رخس علم و چوگان ارادت	زمیدان در ربا کوی سعادت
ترا از بهر این کار آفریدند	اگر چه خلق بسیار آفریدند

حافظ و چوگان بازی

این رند پا کباز که در دوران زندگی خود سختی ها دیده ورنجها کشیده و ملامتها شنیده ولی همچنان وفادار و پایدار مانده و هرگز دیده به بدنیا لوده است هنگامی که بشر را با آنهمه توانائیهای خداداد ناکام و گرفتار میبیند بجای اینکه اورا نکوهش و سرزنش کند از راه فروتنی روی سخن رابه دل آشفته خود کرده و میگوید :

ای دل نمیدانم چرا بکوی عشق و آشنائی گذاری نمیکنی و کینه توزی و
 کمراهی را کنار نمی گذاری و بخود نمی پردازی و از اسباب جمع خود بهره مند
 و برخوردار نمیکردی . با آنکه چوگان کامرانی در کف داری هرگز ندیده ام
 که گوی بزنی و یا اینک که باباز تیز پرواز توانائیهای خود شکاری کرده باشی.
 چرا بارنگ سرخ خون هائی که در دل و جانت بیهوده موج میزند رخساره
 زیبائی نمی کشی و راهی برای بهبود خود نمی اندیشی .

میترازم از چمن خرم جهان دامنی از گل پر نکنی زیرا رنج ناچیز خارهای
 خلتنده گلبن را بر خود هموار نمی سازی.

ای دل بکوی عشق گذاری نمیکنی	اسباب جمع داری و کاری نمیکنی
چوگان کام در کفو گوئی نمیزنی	بازی چنین به دست و شکاری نمیکنی
این خونکه موج میزند اندر جگر چرا	در کار رنگ روی نگاری نمیکنی
ترسم کزین چمن نبری آستین گل	کز گلبنش تحمل خاری نمیکنی

قرن نهم

جامی و چوگان بازی

هنرمندانی هستند که کار استادان دیگر را رونمایی میکنند و گاهی این
 رونمایی در ظاهر زیبا تر بچشم میآید ولی حالت و پختگی کار استاد اصلی را ندارد.
 اشعار شیخ عبدالرحمن جامی که از بزرگترین شعرای قرن نهم است و
 تقریباً از تمام سبکها تقلید کرده همین حال را دارد.

این سخن سرای صوفی شاه زمان خود را با در نظر گرفتن بازی گوی و
 چوگان در میدان اینطور میستاید :

ایکاش که سرتاپای اندام من سر میشد تا مشتاقانه آن سرها را چون گوی پیش
 چوگان تو میانداختم و با این سر بازی در جهان سرافراز میشدم .

مرا بس بر سر میدان عشاق این سرافرازی

که روزی پیش چو گانت کنم چون گوی سر بازی

چو سرها بر سر میدانت اندازند مشتاقان

همه تن سرشوم چون گوی از شوق سراندازی

بود گوی سرم را باخم چوگان تو حالی
 به يك چوگان چه باشد کر به حال گوی پردازی
 بتنهائی مکن گوی سرم را در خم چوگان
 در این میدان نخواهم دیگری را با تو همبازی

چوگان بازی دو قرن دهم تا یازدهم

در این سه قرن برای اینکه دنباله تاریخ چوگان - بازی گسسته نشود
 احتیاجی به ذکر ابیات سست شعرای این قرن نداریم . خوشبختانه در اصفهان
 و شیراز آثار میدانهای چوگان بازی و میله های سنگی سطر آن دیده میشود
 که میتوان وسعت میدان بازی و فاصله میله های سنگی را از هم و در دو طرف میدان
 با دقت تمیین کرد .

در اصفهان این میدان که در زمان خود از حیث وسعت و زیبایی در جهان
 نظیر نداشته در جلوی قصر شاهی واقع است .

هر چند این روزها میله های سنگی را برای بازی کنان خطرناک میدانند
 و درست است ولی در زمانهای قدیم که مردم از کودکی به سوار کاری و سواری
 احتیاج داشته اند چنان میله هایی خطرناک تصور نمیشده و اکسر میله های
 میدان چیز دیگری جز سنگ بود ما امروز نمیتوانستیم بسیاری از خصوصیات
 میدان را بعد از چند قرن در اصفهان و شیراز دیده باشیم .

اسب و ایران

چون یکی از لوازم اصلی چوگان بازی اسب است لهذا لازم میباشد که
 تذکری راجع بآن داده شود .

با پیشرفت دانش اسب شناسی در قرون اخیر و کتب و مقالاتی که دانشمندان
 جهان راجع به اسب و علوفه آن نوشته اند و با اطلاعاتی که از کتب تاریخ جمع -
 آوری شده دیگر امروز ثابت است که اسب را از ایران به کشورهای دیگر
 جهان برده اند .

در یکی از سنگنوشته های باستانی آمده است :

داریوش شاه میگوید :

« این کشور پارس که اهورامزدا مرا داده است کشوری زیباست و اسپان و
 مردان خوب دارد . »

در آثار مصری اقدم تصویر اسب، نیست ولی بعد از اینکه مصر و ایران با هم مناسبات فرهنگی پیدا میکنند صورت اسب در نقوش مصری دیده میشود. ایرانیان از قدیمترین دورانهای تاریخ به اندازه‌ای به این ستور زیبای هوشیار علاقمندی داشته‌اند که نام بسیاری از پادشاهان و بزرگان ایشان پیوند اسب دارد مثل :

بیوراسب، طهماسب، هوسب، گرشاسب، لهراسب، گشتاسب، ارجاسب، جاماسب، هزاراسب، گرداناسب ...

در زبان فارسی در حدود هشتاد نام برای اجناس اسب دیده میشود. یکی از آن نام‌ها چوگانی است و در کتب لغت آنرا مخصوص بازی چوگان داده‌اند.

عمر خیام نام چهل و سه اسب از این اسبها را با صفات مخصوص هر يك شرح داده است.

در زبان عربی هم به سوار و هم به کشور ایران که اسب از آنجاست فارس میگویند و همچنین نام خود اسب به عربی فرس است که آنهم صورتی از فرس و فرس میباشد یعنی ایران.^۱

همچنین در دم قدیم کسانی که میخواستند به نمایندگی سنا انتخاب شوند بایستی درجات هفت گانه طریقتی دین مهر^۲ را طی کنند و این درجات رو بهمرفته با سپاهیگری ارتباط داشته است.

۱ - چون کلمه ایران در عربی معنی خوبی ندارد لهذا نویسندگان بآن زبان سعی کرده‌اند که همیشه بجای ایران فارس بکار ببرند.

۲ - درجات طریقتی هفتگانه دین مهر در فارسی که با مقابله بانام درجات آن در لاتین تصحیح شده چنین است :

(۱) چوریاچور (۲) رازیانهان (۳) سیاه یا سپاهی (۴) شیر (۵) یارسا یا اشک (۶) کاسه گرد یا پیک جهان پیما (۷) پیر. در برهان قاطع خط سیاه را سیاه و خط شیر را سبز نوشته که از روی لاتین تصحیح شده است. در فارسی کاسه کنایه از آفتاب است. در این معنی کاسه بایستی از ریشه کس اوستائی آمده باشد که به معنی درخشیدن است.

نام درجه پنجم طریقتی دین مهر در زبان لاتین پرسیان است و در اینجا هم پرسیان باید مثل فارس (با کسر ر) در عربی بمعنی سوار باشد زیرا که مجال بنظر میرسد در رم کسیکه به این درجه طریقتی میرسیده باو لقب ایرانی بدهند .

باری ناحیه وسیعی که از شمال شرقی خراسان تا حدود چین اصلی امتداد پیدا میکند آن را تای و اهالی آنجا را تازی میگفتند چنانکه اهل شهری را که آنهم اصلا در آن نواحی بوده رازی میخواندند .

همچنین کوهساری که در این ناحیه پهناور دیده میشود تا کنون بنام آل تای یعنی کوهستان تای^۱ مشهور است و چینی هائی که با این نژاد ایرانی شرقی هم مرز بودند بطور کلی ایرانیان را تاهی یا تائی میخواندند .

چون مذهب اسلام در خراسان و این ناحیه رواجش از نواحی دیگر زودتر و سریعتر بوده در سه چهار قرن اول هجری ایرانیان زردشتی و مهری و مانوی و بودائی به مسلمانان لقب تازی داده بودند . این لقب تازی بعدها برای اغراض خاصی به معنی عرب تعبیر شده است .

مسلمانان عرب این روزها گمان کرده اند که ایرانیان برای اهانت به عرب ایشانرا تازی میگویند و این اشتباه بزرگی است^۲ .

۱ - ساختمان ترکیبی آل تای مثل آل روند و آل برد میباشد .

۲ - مردم این نواحی بنا بر عقاید دینی خود پیش از اسلام انتظار ظهور دین آوری بنام احمد بزرگوار را داشته اند . هر چند در قرآن و کتب مسلمانان ذکر این بشارت مکرر آمده است ولی مخالفان آن را نمی پذیرفته اند .

در آثاری که در اوائل قرن بیستم در مغرب چین کشف شده نسخه های چندی از این بشارت مهم تاریخی با خط و زبان قدیم به دست آمده که روایات اسلامی فارسی و عربی را تأیید میکند و به همین علت بوده که اسلام در این نواحی زودتر از هر جای دیگر انتشار پیدا کرده و لهذا غیر مسلمانان به مسلمانان لقب تازی داده اند .

تاریخ نویسی در دوره ملوک الطوائفی خلافت عباسی از اواخر قرن سوم هجری به بعد از روی روایات زبانی شروع میشود . باید بررسی شود که چه پیش آمده تا اینکه پس از سه چهار قرن احتیاج به تألیف تاریخ با این سبک پیدا شده است . اگر تاریخ هائی که در آن سه چهار قرن تألیف شده با روش تحقیق علمی بررسی

بقیه در صفحه مقابل

در هر صورت اسب تازی و سگ تازی که بهترین اجناس آنها اصلا از این نواحی بوده بطنی به عرب و عربستان ندارد و این تعبیر ناروا هم یکی از جعلیات دوران تاریخ سازی و خرابکاری دستگاه ملوک الطوائفی خلافت بوده است.

خاتمه

چون از اول این مختصر تا اینجا مطالب مختلف تاریخی و کرونولوژیک و ادبی و انتقادی با هم آمیخته شده لازم میدانیم کلیات آنچه را که راجع به چوگان بازی و رسوم آن نوشته ایم به صورت زیر خلاصه نمائیم:

چوگان بازی یکی از قدیمترین بازیهای ورزشی ایران است که به نام و شرح و رسوم بازی آن در کتب تاریخ و لغت و قصص و افسانه از دوران ساسانیان تا اواخر صفویه و زندیه بر میخوریم.

فردوسی بنابر کتاب کهن سالی که بدستش افتاده قدمت چوگان بازی را در ایران تازمان کیانیان میبرد.



بقیه از صفحه روبرو

شود معلوم خواهد شد که این سبک تازی که در آن زمان و مکان و موانع طبیعی و امکانات و مقادیرات انسانی در نظر گرفته نشده از این جهت پیدا شده است که امرای ملوک الطوائفی بتوانند از مسلمانها هم مالیاتهای بیشتری که صورت شرعی داشته باشد جمع آوری کنند. با چنین اقدام ناروانی اختلافات و فتنه ها و آشوبهایی برخاست که دامن گیر شهر مقدس مکه هم گردید.

کتیبه ها و نقش و نگارهایی که در دل خاک و یاد دامنه
کوهها بر جا مانده است و یا ابزار و اسبابی که از ویرانه-
های کهن بیرون آمده جزء اسناد تاریخی بشمار میرود.
تمام مظاهر طبیعت در محیط اجتماعی انسان و کلیه
امکانات اقتصادی در حیطه اقتدار او و تمام سنن و آداب و
رسومی که از آنها تبعیت میکنند هر يك بنوبه خود به
مورخ توانا الهام می دهد.

پژوهش‌های انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی